



[www.ketab.ir](http://www.ketab.ir)





تقدیم به دایره‌ی آتش؛  
آن‌هایی که پیشتر بودند،  
آن‌هایی که اکنون هستند و  
آن‌هایی که هنوز نیامده‌اند.

www.ketab.ir

## فهرست

- ۷..... پیشگفتار مترجم ■
- ۹..... تولتک ■
- ۱۰..... مقدمه ■
- ۱۱..... آینه‌ی دودی ■
- ۱۴..... اصلی ناز و رؤیای کره‌ی زمین ■
- ۲۶..... آغاز رویای جدید ■
- ۲۸..... اولین میثاق ■
- ۲۹..... با کلامت بی نقص شو ■
- ۴۱..... میثاق دوم ■
- ۴۲..... هیچ چیزی را به خود نگیر ■
- ۵۰..... میثاق سوم ■
- ۵۱..... حدس و گمان نزن ■
- ۵۸..... میثاق چهارم ■
- ۵۹..... همیشه بیشترین تلاشت را انجام بده ■
- ۶۹..... مسیر آزادی تولتک‌ها ■
- ۷۰..... درهم شکستن میثاق‌های قدیمی ■
- ۸۷..... رویای جدید ■
- ۸۸..... بهشت روی زمین ■
- ۹۲..... نیایش‌ها ■

متأسفانه مقوله‌ی مهرورزی به خود، از آن دست مطالبی است که کمتر به آن پرداخته می‌شود، در حالی که مقوله‌ی بسیار ارزشمند و مهمی است. کما اینکه تا زمانی که یاد نگیریم چگونه خویشتن را دوست بداریم و به خود آن احترام بایسته‌ای را که لازم است، نگذاریم به هیچ عنوان قادر نخواهیم بود از محبت و عشق صددرصدی دیگران بهره‌مند شده و حتی پذیرای آن‌ها در مسیر زندگی خود نیز باشیم.

بر کسی پوشیده نیست که ما هر روزه عشق‌مان را به دیگران می‌بخشیم: به اعضای خانواده‌مان، دوستان‌مان، آشنایان‌مان و خیلی‌های دیگر. حتی برای بسیاری از رزق‌دادسای ناخوشایند هم دلسوزی می‌کنیم از جمله کودکان طلاق، کودکان کار، پامال‌شدن حق‌الناس، بی‌خانمان‌ها، مصیبت‌زدگان، بیماران و خیلی از افراد دیگر. چه بسا حیوانات نیز در رسته‌ی موجوداتی قرار می‌گیرند که در دایره‌ی محبت‌های مهرورزی خود می‌گنجانیم‌شان.

اما آیا هیچوقت به فکر مهرورزی به خویشتن می‌افتیم؟ آیا هیچوقت برای خود زمان می‌گذاریم؟ آیا هیچوقت چیزی را که دوست داریم، به خود هدیه می‌دهیم؟ قطعاً خیر.

شاید اکنون که سؤال مطرح شد خیلی‌ها در جواب بگویند: بله، البته که برای خود وقت می‌گذاریم، البته که به خود مهر می‌زنیم، البته که خود را دوست داریم و از این دست پاسخ‌ها... اما واقعیت امر چیز دیگری است و آن اینکه تعداد بسیار کمی هستند که از اعماق وجود قدر این موهبت الهی را بدانند و شاکر جسم و روحی باشند که خداوندگار در کمال سخاوت به آن‌ها اعطا فرموده است. همان طور که شاهد هستیم هر روز از خواب برمی‌خیزیم و بی‌آنکه فکرگر شانس دوباره‌ی زیستنی باشیم که خداوندگار برای آموختن بیشتر خوبی‌ها و بهره‌گیری از زیبایی‌های زندگی به ما عطا کرده، بی‌توجه و بی‌اعتنا به این نعمت الهی و چه بسا با ذهنی ناآرام و حتی قلبی ناشکر روزمان را آغاز کرده و طی طریق می‌کنیم تا هنگام خواب دوباره...

تاکنون شده به این بیندیشیم که چقدر از جسم مان تشکر می‌کنیم؟ چقدر از روح مان قدردانی می‌کنیم؟ شده که در خلوت خود با خداوند به خاطر جسم سالمی که در اختیارمان قرار داده سپاسگزاری کنیم؟ بی‌شک تعداد اندکی هستند که به این مهم توجه می‌کنند. چرا که اگر اینگونه بود، به هیچ عنوان راضی نمی‌شدیم روح مان را با افکار منفی ای که در طی روز به وفور به ذهنمان خطور می‌کند مسموم سازیم. به هیچ عنوان راضی نمی‌شدیم با اندیشیدن به اعمال ناخوشایند دیگران یا حرف‌ها و شایعات هرروزه، این جام زهرآگین را با کمال میل سرکشیده و روح مان را سیراب از زهری کنیم که بعدها موجبات ناراحتی جسمانی و فکری مان را فراهم خواهد ساخت. چه بسا خیلی از افراد هستند که دچار افسردگی و عوارض ناشی از آن می‌شوند. خیلی‌ها هستند که دچار سکت و گرفتاری‌های بعد از آن می‌شوند، و بسیاری دیگر از این دست مثال‌ها که متأسفانه هرروز شاهد و ناظرش هستیم، اما در کمال تأسف باید پذیرفت که آدمیزاد است و ذهن فراموشکار و قلب ناسپاسش...

«کاش به این مهم بیشتر توجه می‌کردیم که ما لایق بهترین‌هاییم و باید بهترین‌ها را نیز به خود هدیه دهیم. کاش یادمان نرود که تمام خوبی‌ها، زیبایی‌ها و نعمت‌های جهان را می‌توانیم به دست بیاوریم، آنهم تنها با یک فکر ساده: عشق ورزیدن به خود، به این نعمت بی‌ظنیر الهی، به این شاهکار خلقت...»

با آرزوی روزی که همه به این امر مهم واقف شده و به این بار برسند که برای کسب بهترین‌هایشان ابتدا باید از خود شروع کنند، برای تغییر زندگی‌شان ابتدا باید از تغییر افکارشان شروع کنند و برای دستیابی به برترین‌هایشان ابتدا باید قدردان والاترین آفرینش هستی باشند، یعنی «خودشان».

ایام به کام و روزگارتان مانا ..... سیران شریفی

هزاران سال پیش، تولتک در میان مردمان مکزیک جنوبی تحت عنوان «زنان و مردان فرزانه» شناخته شده بود. مردم‌شناسان، تولتک را به عنوان یک ملت یا نژاد خوانده‌اند، اما در واقع، تولتک دانشمندان و هنرمندانی بودند که جهت بررسی و مورد توجه قرار دادن دانش روحی و تمرینات مربوط به علوم (معنوی) کهن شکل گرفتند. آن‌ها به عنوان استاد (ناوال‌ها) و دانشجویان در تیوتیواکان (Teotihuacan)، شهر باستانی تپه‌های خارج از مکزیکوسیتی با عنوان محلی که «انسان (در آن جا) خدا می‌شود» جمع می‌شدند.

ناوال‌ها در طول هزاران سال مجبور شده‌اند که خرد نیاکان خود را مخفی کرده و آن را راز ابهام نگه دارند. به خاطر کشورگشایی اروپایی و سوءاستفاده‌ی فراگیر برخی نوآوران از قدرت شخصی، به ناچار این خرد، از آن دسته افرادی که آمادگی استفاده‌ی هوشمندانه از آن را نداشته یا در راستای اهداف شخصی عمداً از آن سوءاستفاده می‌کردند، محفوظ نگه داشته شد.

خوشبختانه، خرد اسرارآمیز تولتک توسط اجداد متفاوتی از نوال‌ها ساخته شده و در بین نسل‌ها منتقل شده است. پیامبران کهن علی‌رغم مخفی ماندن این دانش برای سال‌ها، بازشت به دوران خرد را امری ضروری دانسته و نوید آن را به مردم داده‌اند. در حال حاضر نیز تکنیک‌های قدرتمند تولتک توسط دون میگوئیل روئیز، نوالی از اجداد ایگل نایت، ارائه شده است.

خرد تولتک از همان وحدت ضروری و حقیقتی نهفته در تمام سنت‌های سیری ماندگار دنیا برمی‌خیزد. این خرد که فارغ از سنتی بودنش به تمام استادان روحی مدعی روی زمین نیز احترام می‌گذارد، در کنار پذیرش روح و توصیفی بسیار دقیق از شیوه‌ی زندگی، به خاطر کسب آسان عشق و سعادت، به شهرت رسیده است.



## ■ آینده‌ی دودی

سه هزار سال پیش، انسانی شبیه به من و شما وجود داشت که نزدیک شهری محصور با کوهستان‌ها، زندگی می‌کرد. او در پی مطالعه‌ی پزشکی و یادگیری دانش نیاکانش برآمد، اما از اعماق وجودش با آن آموخته‌ها موافق نبود. چراکه حس می‌کرد باید چیزی فراتر از آن نیز وجود داشته باشد.

یک روز که در غارش خفته بود، خواب خود را دید که بدن خودش را که خفته است تماشا می‌کند. از غار که بیرون آمد، زیر هلال ماه نو و آسمان صاف نوانست میلیون‌ها ستاره را ببیند. آنگاه اتفاقی در وجودش شکل گرفت که زندگی‌اش را برای همیشه دگرگون ساخت. به دستانش نگریست و بدنش را حس کرد. سپس صدای خود را شنید که گفت: «من از نور ساخته شده‌ام؛ من از ستاره‌ها ساخته شده‌ام.»

بار دیگر به ستاره‌ها نگریست و این بار دریافت که آنها خالق نور نیستند بلکه این نور است که آنها را می‌آفریند. گفت: «همه چیز از نور ساخته می‌شود و فضای مابین آن هم خالی نیست.» نگاه فهمید هر چیزی که وجود دارد یک موجود زنده است، فهمید نور پیام‌آور زندگیست، چراکه زنده و حاوی تمام اطلاعات است.

سپس متوجه شد با اینکه خود از ستاره‌ها ساخته شده‌ام، اما ستاره نبود. با خود اندیشید: «من مابین ستارگان هستم.» آنگاه ستاره‌ها را تونال و نور بین آنها را ناوال نامید و دانست خالق هماهنگی و فضای بین این دو، همان حیات یا نیت است. بدون حیات، نه تونالی می‌توانست وجود داشته باشد و نه ناوالی. حیات همان نیروی مطلق، همان اعلی و همان خالق است که همه چیز را به وجود می‌آورد.

این چیز است که او کشف کرد: هر چیزی که در هستی وجود دارد، مظهري از موجود زنده‌ایست که آن را خدا می‌نامیم. خدا همه چیز است. او به این نتیجه رسید که درک بشری، نور مطلق است که نور را هم دریافت می‌کند.

فهمید که ماده همچون آینه است - همه چیز آینه‌ایست که نور را منعکس کرده و تصاویری از آن به وجود می‌آورد - و دنیای توهم و خیال همچون دودبست که اجازه نمی‌دهد خود واقعی مان را مشاهده کنیم. گفت: «خود واقعی ما، عشق خالص و نور خالص است.»

این ادراک، زندگی‌اش را دچار تحول کرد. پس از شناخت خود واقعی‌اش، به دیگر انسان‌ها و مابقی طبیعت نگرست و از آنچه که دید، تعجب کرد. خود را در همه چیز مشاهده کرد - در تمام انسان‌ها، در تمام حیوانات، در تمام درخت‌ها، در آب، در باران، در ابرها، در زمین ... و آنگاه فهمید زندگی به شیوه‌های مختلف نونال و نوال را درهم می‌آمیزد تا میلیون‌ها نوع نمایش از حیات بیافریند.

او در همان لحظات اندک، به مفهوم همه چیز پی برد. هیجان تمام وجودش را دربرگرفت و قلبش سرشار از آرامش شد. به سختی می‌توانست جلوی بیان کشف خود را به همراهانش بگیرد. اما هیچ کلامی برای بیان آن وجود نداشت. سعی کرد به دیگران بگوید، اما آن‌ها قادر به درکش نبودند. آن‌ها می‌توانستند تغییر او را ببینند، اینکه در ریایی از چشمانش و از صدایش تراوش می‌کند. متوجه شدند که او دیگر در مورد چیزی یا کسی قضاوت نمی‌کند. اینکه او دیگر شبیه هیچ کسی نبود.

او می‌توانست همه را به خوبی درک کند، اما کسی نمی‌توانست او را درک کند. آن‌ها بر این باور بودند که او تجسمی از خداوند بود. او وقتی این را شنید لبخند بر لب نشان داد و گفت: «درست است، من خدا هستم. اما شما هم خدایید. ما مثل هم هستیم، من و شما. ما تصاویری از نور هستیم. ما خدا هستیم.» اما مردم همچنان قادر به درکش نبودند.

او متوجه شد که آینه‌ای برای بقیه‌ی مردم بود، آینه‌ای که در آن می‌توانست خود را ببیند. گفت: «همه یک آینه هستند.» وقتی خود را در همه دید، اما کسی او را در خود ندید، فهمید که همه بدون هوشیاری و بدون آگاهی از خود واقعی‌شان، داشتند خواب می‌دیدند. آن‌ها نمی‌توانستند او را همچون خود

بینند چراکه دیواری از مه یا دود بین آینه‌ها را گرفته بود و آن دیوار مه را چیزی نمی‌ساخت غیر از ادراک تصاویری نوری - همان رؤیای بشری. آنگاه فهمید که تمام آموخته‌هایش را به زودی فراموش خواهد کرد. اما از آنجا که می‌خواست آنچه را مشاهده کرده بود به یاد بسپارد، تصمیم گرفت خود را آینه‌ی دودی بنامد، اینگونه همیشه خواهد دانست که ماده آینه است و دود مابین آن، همان چیزی است که جلوی آگاهی از خود واقعی مان را می‌گیرد. گفت: «من آینه‌ی دودی هستم، چون خودم را در تمام شماها مشاهده می‌کنم، اما به خاطر دودی که در این مابین وجود دارد، ما نمی‌توانیم همدیگر را تشخیص دهیم. آن دود همان رؤیاست و آینه شماست، همان رؤیای پرده‌زبانان».

زیستن با چشمانی بسته و درک نکردن تمام چیزهایی که می‌بینید، آسان است ...

جان لنون